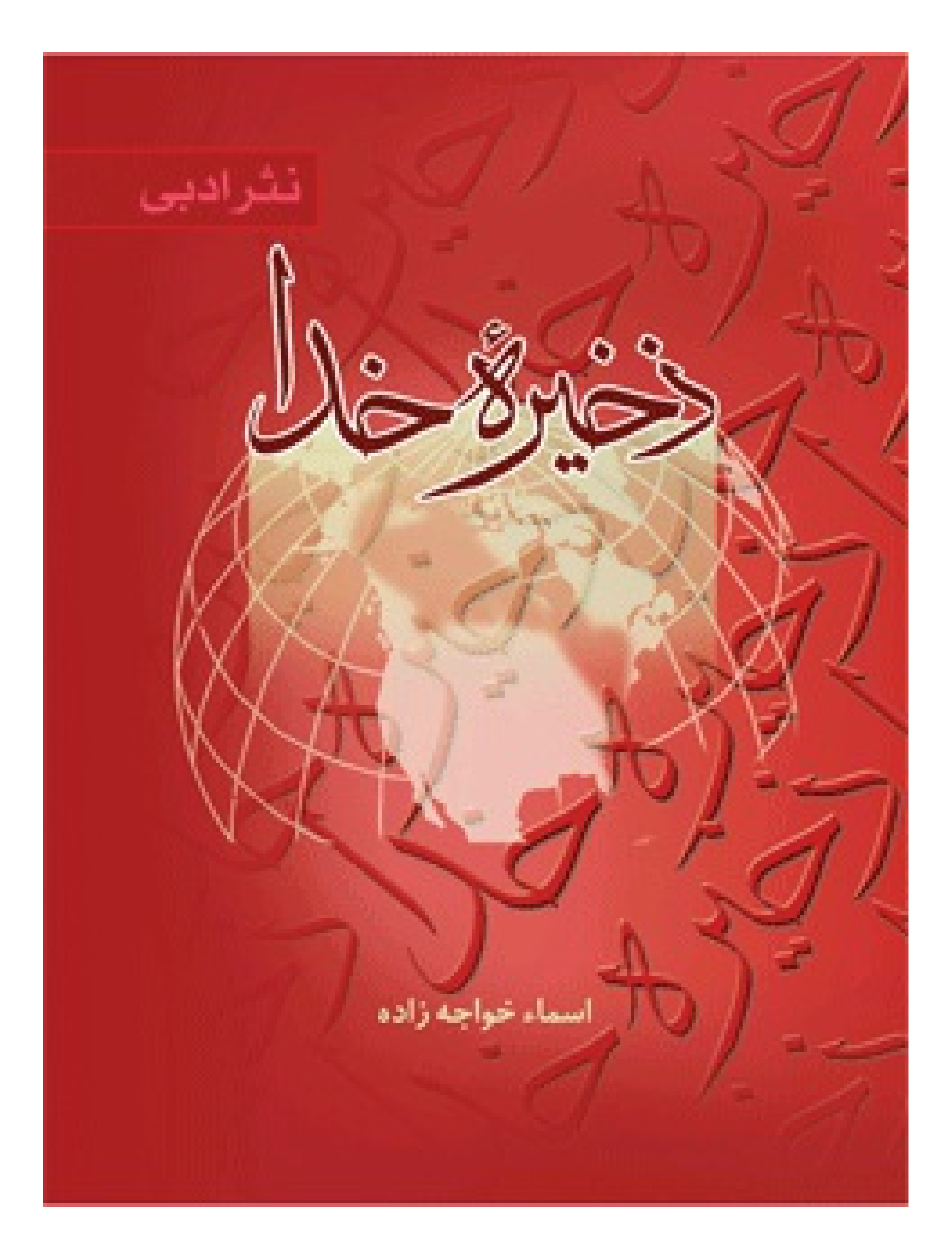


نثرادبی
ذخیرهٔ خدا
اسماء خواجه زاده


بسم الله الرحمن الرحیم

ذخیره خدا

نویسنده:

اسماء خواجه‌زاده

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
ذخیره خدا ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
تقدیم ----- ۶
فصل اوّل: سال‌های سکوت ----- ۶
فصل دوّم: سال‌های بی‌قراری ----- ۹
فصل سوّم: سال‌های انتظار ----- ۱۳
فهرست منابع ----- ۱۴
پی نوشت ها ----- ۱۴
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۴

ذخیره خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه : خواجه‌زاده، اسما عنوان و نام پدیدآور : ذخیره خدا/مولف اسماء خواجه‌زاده. مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷ مشخصات ظاهری : [۴۷] ص. ۱۱× ۱۶ س‌م. فروست : نثر ادبی شابک : ۳۰۰۰ریال (چاپ دوم) ؛ ۳۰۰۰ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۵۵-۴ : یادداشت : فهرست‌نویسی بر اساس چاپ سوم است. یادداشت : چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۸. یادداشت : کتابنامه: ص [۴۵-۴۷]. موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- داستان شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : BP۹/خ۹ذ۳ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸ شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۶۷۱۰

تقدیم

به موعود: سرنوشت صبور قرن‌های تحمل و تسلیم به موعود: خیال نازک بغض‌های در گلو رسوب شده به موعود: حوصله روشنِ بلوغ عدالت در پیکره زمین به موعود: تمنای تکرار بی لکنت ترانه های باران و خاک اویی که: قطب است و محض است و مدار! روح است و اصل است و قرار! دو آسمانی که در زمین تمام دارایی منند، شفاف ترین هر چه دارم های لبریز مهربانی ام: * * * به: پدر و مادرم می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که زمین، مستی های طغیان زده اش را از دستِ رخوت درد آلود بی تو زیستن می گیرد و می گذارد تا لایه های عطش خورده تردید هایش، در اضطراب گنگ مفهوم به ادراک نرسیده رسیدن تو رنگ ببازد. می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که آسمان، پر از ردّ پای پنجره‌های کابوس دیده است و آفتاب گردان‌ها، تازیانه خورده تاریکی هایی که بر پیکره شان نشسته است. می‌آیی؛ می‌دانم ... روزی که باورها، در بلوغ پر از غوغای تو را نفس کشیدن، پوست انداخته‌اند و گذاشته‌اند تا این شبحِ از زندگی مانده، تاول شتاب رفتن هایش را، بی‌قرار تر و گریز پا تر، به امتدادِ جاده از راه آمدنِ تو بسپارد. می‌آیی؛ می‌دانم ... امّا چند زمستان دیگر باید پر از نرسیدنت، بیاید و برود تا پژمردگی های حسرت زده زمین، بهار رسیدنت را نفس بکشند و این همه ناآرامی‌های بی‌پناه را در زمانِ در تو متوقّف شده عقربه ها، آرام کنند؛ چند زمستان دیگر ؟! ... می‌آیی؛ می‌دانم ... امّا چند فصل پر از فاصله دیگر مانده تا قاصدک ها بتوانند در اطرافِ تو خیمه بزنند و بال شاپرک ها، به ضریح چشمانت برسد؟ چند فصل دیگر ؟! ... چند صبح جمعه دیگر باید از گلوی ندبه هایی تو را صدا زد که بغض شان «متی ترانا و نراک» شنیده و ناشنیده می‌شکند؟ چند صبح دیگر؟! می‌آیی؛ می‌دانم ... امّا اصالت زخم و گل و خنجر! چند تا دلخوشی پروانه هایی که یک ریز جلوه‌های تجلّی تو را پای دلتنگی های پر از تمنّای باران خورده خیالت سکوت می کنند باید قربانی شود تا بشارت شکوهِ شرقی شانه‌های تو، در نجوا های پنهان و آشکار همه خلقت بپیچد؟ چند ؟! ... عزیز کرده این همه دل! می‌آیی، می‌دانم و تا آن روز دنیا – حتی بی آفتاب – بر مدار چشم‌های تو می‌چرخد، و قاصدک ها، هر چند در سلوک باد، دچار ناگهان پر از پروانه تو می‌مانند ! ... اسماء خواجه زاده

فصل اوّل: سال‌های سکوت

شب، سایه اش را بر تمام شهر کشیده است، صدایی جز صدای سکوت به گوش نمی‌رسد؛ آرامشی غریب همه جا را فرا گرفته است؛ آن چنان که گویی ساعاتی پیش، اینجا، هیچ اتفاقی نیفتاده است؛ همه جا آرام آرام است، تو نیز سکون و سکوت را به قلبت دعوت کن و بخواب که این شب، با تمام سکوتش، شبِ آغازِ اتّفاقِ قلبِ توست! آسوده بخواب ملیکه! * * * در قصر ولوله‌ای

برپاست، کسی آرام ندارد، همه در رفت و آمدند و شتاب و اشتیاق در چشم‌هایشان موج می‌زند، شتاب های صادقانه که برای هرچه بهتر به انجام رسیدن مقدّمات مراسمی انجامی می‌شود که دیگر وقتی تا برگزاری اش باقی نمانده است؛ تمام اشتیاقها هم برای آن است که همه این‌ها برای توست؛ عروس جوان قصر! نوه قیصر روم! * * * مادرت از فرزندان حواریّون باشد، نسب به شمعون وصیّ حضرت عیسی‌علیه السلام رسانده باشی، پدرت فرزند قیصر روم باشد، آیینه در انعکاس جمال و ادبت مانده باشد، عزیز کرده پدر باشی، دیگر چه بهانه‌ای می‌ماند برای این که کسی نخواهد در جشن باشکوه هم پیمانی تو با پسر عمویت شرکت کند؟! غوغا از قصر در تمام خانه‌ها رسوخ کرده است، نبض شعف، آشکارا در رگ‌های پنهانِ شهر می‌زند، قرار است تو عروس این قصر باشی! تو ملیکه! * * * تمام مقدّمات فراهم شده است، شکوهِ شادی در چشم‌ها موج می‌زند، سیصد نفر از رهبانان و قسّیسین نصاری در ردیفی و هفتصد نفر از اعیان و اشراف در سویی به همراه چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت جمع اند. تختی که پسر عمویت قرار است روی آن بنشیند به انواع جواهرات آراسته و روی چهل پایه نصب شده است؛ صلیب‌ها آویخته اند و سفرهایی(۱) از انجیل گشوده شده است که ! ... اسقف هنوز شروع به خواندن عقد نکرده، لرزشی ناگهان، پایه‌های تخت را درهم می‌شکنند؛ زمزمه ها در سکوت جان می گیرد، این نشانه خوبی نیست، اسقف‌ها رنگ پریده اند و وحشتی گنگ در جانشان رخنه کرده است. تمنای آنان از جدّ تو برای گذشتن از این اوضاع منحوس، سودی ندارد، حتی حالا که باور دارد این اتّفاقِ غریب، نطفه زوال کیش و فرمانروایی اش را در خود پرورانده است. پایه‌های تخت دوباره استوار می‌شود، صلیب‌ها، قامت می‌افرازند؛ همه چیز آماده است جز آن که خدا چنین پیمانی را نمی‌خواهد و این پیمانِ نبسته، یقیناً گسستنی است ! ... جمع مسیحیان پراکنده شدند؛ شب فرا رسیده است و اندوه برهم خوردن مراسم عروسی تو با پسر عمویت در تاریکی حزن آلود شب گم شده است، همه جا آرام است، تو هم بخواب و آرام باش که این شب، شبِ آغاز اتفاقِ قلبِ توست! * * * در میان تمام این قلب‌های نا آرام بازار برده‌فروشان – دست هیچ طوفانی به آرامشِ خانه کرده در قلب تو نمی‌رسد که تو می‌دانی دست کدام حادثه‌ای تو را در میانِ این کنیزان نگاه داشته است،این سرنوشت هنوز به دستت نرسیده مبارکت باشد؛ سرشار باش و غرق لذت که تو خاتون آسمان و زمینی! * * * گویی تمام نورهای عالم در قصر جدّ تو فرود آمده‌اند، نگاه کن، او عیسی‌علیه السلام است که به استقبال میهمانان قصر رفته است؛ آن‌ها را می‌شناسی؟! محمّد است – آخرین فرستاده خدا –؛ علی است – جانشین و داماد او – به همراهِ فرزندش. درست می‌شنوی! گوش‌هایت آن چه را شنیده‌اند برای دلت تکرار می‌کنند: «محمّد» به خواستگاری تو آمده است برای فرزندش؛ فرزند آخرین پیامبر خدا! شاد باش ملیکه، شاد! که فرزند تو نیز آخرین است؛ آخرین امام! از خواب که بر میخیزی بیم جان وادارت می‌کند این خواب را سر به مهر باقی بگذاری، نگذار کسی بداند چیزی در قلب تو فرو ریخته است؛ نگذار بدانند که تو بانوی بدون مرز خاک و افلاکی! گذشتِ روزها به ماه رسید و ماه‌ها به سال‌ها ! ... قرار است خواب هایت رنگِ واقعیت بگیرد؛ قرار است بی‌قراری های چند ساله ات تمام شود؛ اندکی صبور تر که هجران هرچه طولانی‌تر، حلاوت رسیدن هایش ماندنی‌تر. صبور باش ملیکه که قرار است خدا پاداشِ بی‌تابی هایت را آرام آرام به دست‌هایت هدیه کند، قرار است ! * * * ... تو می‌دانی که از حالا تویی و آینده‌ای که پیشاپیش، همه‌اش را می‌دانی. جدّت به قصد جدال با مسلمانان لشکر کشیده است؛ همان طور که در خواب خبرش را شنیده بودی، آماده باش که قرار است در کسوت کنیزان، در سرزمین اسلام، نفس تازه کنی؛ آماده باش که این اسارت، ابتدای آزادی است. اشتیاقت را لبریز کن که دیدار نزدیک است. از نامت اگر پرسیدند بگو «نرجس»! * * * آرام باش نرجس! آرام ! ... قدم هایت را کوتاه‌تر بردار! بگذار قلبت اندک اندک با حضور این اتفاق خو بگیرد؛ حالا و در زمانه ای که نور را جرعه جرعه به کام عطش زدگان می‌ریزند، در مسیر خورشیدی چون امام هادی‌علیه السلام بودن غنیمتی است. آرام باش و جان تشنه ات را لبریز کن! فصل، فصلِ پایانِ فاصله هاست! * * * ای بُشر! دوستی تو و خاندانِ تو با ما اهل بیت همیشگی است، آن‌چنان که فرزندانت آن را به ارث می‌برند، تو را بشارت می‌دهم به پیشی گرفتن در دانستن رازی که شیعیان، بعد خواهند فهمید ... قلب بُشر

از سخنان امام هادی‌علیه السلام شادمان است و اندیشه‌اش به سوی کاروان اسیرانی پر کشیده است که او مأمور خریداری و مواظبت از یکی از کنیزانش شده است. تو تمام این‌ها را با قلبت حس می کنی و گرنه چگونه می‌توانی در میانِ این همه خریدار، دل به همانی ببندی که باید؟ خریدار رفته است، جای پای سخنانت هنوز در چشم‌های مرد فروشنده آشکار است «حتی اگر سلیمان باشی و دارای تمام حشمت او رغبتی به تو نخواهم داشت ». ... زمان به آنچه تو می‌خواهی نزدیک شده است؛ نزدیک و نزدیک و نزدیک ... بُشر رو به روی توست، آرام باش و بگذار نامه‌ای را که منتظرش هستی به تو بسپارد تا بخوانی و با او راهی شوی! * * * دست‌هایت از شوق می‌لرزد، نامه مولایت در دست توست، اشک‌ها، امانت را بریده‌اند. بیم مدار که سرنوشتت همان است که خدا برایت رقم زده است، فروشنده تو را با همین رسول، راهی خواهد کرد، تقدیرِ رقم خورده تو همین است، بگذار تا بُشر با تعجّب به تو که مدام نامه مولایت را می‌بویی و می‌بوسی نگاه کند و بی‌قراری هایت برایش عجیب بنماید! عاقبت او نیز خواهد فهمید که تو مدّت‌هاست منتظر رسیدن این لحظه‌ای! همان که می‌خواستی! * * * خوش آمدی بانو؛ سهم خدا شدنت مبارک! جان تشنه تو به این چشمه چه عطشی داشت! دیدی وعده راستین خدا را؟ دیدی زلال ترین سرنوشت رسیدنت را؟ چشم مگردان که تعبیر خواب هایت صادقانه تر از آن است که میپنداشتی! وعده تخلّف‌ناپذیر خدا! * * * سرت سلامت نرجس که سر سلامتی تمام هرچه هست های خدا در دامان تو فرود آمده است! چهرهات اشتیاق یک بشارت آشکار را فریاد می‌زند، فرشتگان به تهنیت آمده‌اند – گوش بسپار و لحظه هایت را در ادراک ابتدای سرانجامِ وعده‌های معبود ت رها کن! در ابتدای آغاز فرزندت! * * * یادت هست؟ بانویی را که مریم در خواب او را بانویِ بانوان جهان نامید؟ هم او که از تو خواست تا به یگانگی خدا و رسالت پدرش شهادت دهی تا دیگر مانعی برای دیدن فرزندش در خواب نداشته باشی. یادت هست مذهبی که در خواب به آن ایمان آوردی؟! اندوه، هراس، دلواپسی ... هر چه بوده است را به فراموشی بسپار، امام هادی‌علیه السلام تو را به امانتدار خوبی خواهد سپرد تا از آیین تازه ات بیشتر بدانی و بیاموزی؛ به خواهرش حکیمه؛ تنها بانویی که در آن شبِ حادثه در کنار توست – و پس از آن، حریم امْن عسکری ! * * * ...شب، شبِ نیمه شعبان است، شبِ پایانِ اعتکاف شعف! چه شوقِ سر ریزی از چشم‌هایت می‌تراود! هنوز باور نمی کنی که رگ‌هایت تحمّل این غوغای در وصف نیامده را داشته باشند که تمام آسمان امشب، میهمان جانشینِ خدا در زمین است. حکیمه بی‌تاب است، مولایت از او خواسته تا امشب را کنار تو باشد؛ حکیمه بی‌تاب است و پر از پرسش، هر چه بیشتر تو را میکاود کمتر انعکاسی از مادر شدن را در چهرهات می‌بیند، جز آن نور در پیشانی‌ات! امّا تو آرامی که می‌دانی شباهتی هست بین تو با مادر موسی‌علیه السلام، تو می‌دانی که تا آن لحظه هنوز نیامده، هیچ کس از راز وجود فرزندت باخبر نخواهد شد، حالا فقط تو می‌دانی، مولایت و حکیمه! * * * خوابت نمی‌برد؟! جهانی در انتظار حدوث این ناگهان فراگیر اتفاق هاست و تو تا می‌توانی از این دقیقه ها استفاده کن نرجس! از این دقیقه ها که این ناگهان فراگیر تنها و تنها از آن توست! از این دقیقه های یکی بودن با فرزندت! «اشهد ان لا اله الا اللّه وانّ جدّی رسول اللّه وانّ ابی امیرالمؤمنین ... اللّهمّ انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی واملاء الأرض بی قسطاً وعدلاً» حجاب میان تو با زمین برداشته شده است و کار فرشتگان تمام، این وعده آشکار الهی است که از حنجره فرزند تو در گوش ملکوت می‌پیچد، عدالتی آشکار متولد شده است تا انتقام مظلومیّت تمامِ معصومیت های رفته را بگیرد؛ عدالتی که اکنون سر به سجده دارد، دست به آسمان و زبان به ذکر. کودک را به حکیمه بسپار نرجس که مولایت بی‌قرار دیدنِ این ملکوت در زمین فرود آمده است. بی‌تاب دیدنِ «م ح م د» ش! * * * فرزند تو روزها است که آغاز شده است، بی همهمه و در سکوت: چونان آرامشی که می گویند قبل از طوفان همه جا را در خود می کشد؛ دلتنگی نکن اگر کودکت را نمی‌بینی؛ بگذار او در آغوش امانتداری جبرئیل بماند. در دست‌های امن خدا! * * * خلیفه می‌هراسد! هراسی آشکار که ناتوان ترین گوش‌ها از شنیدن صدایش عاجز نیستند و نارسا ترین عقل‌ها از فهمیدنش! زمان را هر طور که حساب کنی نزدیک‌تر از این فصل، فصلی به از راه رسیدن آن بشارت موعود نیست، نهمین فرزند از فرزندان حسین‌علیه السلام، فرزندی که قرار است بیاید تا ریشه‌های ظلم را در جهان

بخشکاند؛ فرزندی که ذخیره خداست و انتقام گیرنده تمام مظلومیت ها؛ حتی اگر از جهان یک روز باقی مانده باشد؛ بشارتی که تمام امامانِ پیش از این وعده داده‌اند و حالا امام عسکری هشتمین فرزند است؛ خلیفه عجیب می‌هراسد! * * * همه چیز به دقت کنترل می‌شود، کوچک‌ترین حرکت را جاسوسان به خلیفه گزارش می‌دهند، قرار است در چشم نیامدنی ترینها از ذره‌بین کارگزاران حکومت خارج نباشد، قرار است در مقابلِ زوال این بر تخت نشستن های بی مشروعیّت، در پنهان و آشکار به بند کشیدن وارثان حقیقیِ خلافت پیامبرصلی الله علیه وآله، سدّی مقاومت ناپذیر کشیده شود، امّا بنی عباس خودش خوب می‌داند که این التهاب پر از دغدغه، جز آشوبی که پایه‌های مقاومتش را سست کند برایش هیچ ارمغان دیگری نخواهد داشت که درک نکردن کرامت و فضیلتِ خاندانِ محمّدصلی الله علیه وآله، در برابر حرمت شکنی‌های پدیدار، ارتجاعی است اعتراف شدنی! * * * همه چیز گزارش می‌شود، غافل از آن که امنیت مدام فرزند تو در دست‌های کسی است که هیچ کسی را یارای مقابله با آن نیست، غافل از آن که خدا جبرائیل را به حفاظت فرزند تو گماشته است و خود نگهبان ودیعه ای است که وعده‌اش را داده است! * * * «عمو! عقب برو! من به نماز خواندن بر پیکر پدرم از تو سزاوارترم!» می‌شنوی بانو! لازم نیست فرشتگان ابرها را از پیش چشم‌هایت کنار بزنند تا تو بتوانی از بلندای آسمان، صلابت و شهامت و جاذبه فرزندت بر پیکر امام عسکری‌علیه السلام و رسوایی جعفر را بر ادّعای دروغین وارثِ امامت بودنش ببینی و بشنوی. کجا کسی به خاطر دارد که بر پیکری که عینیّت طهارت است و مصداق روشن «إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس » ... کسی بتواند نماز بخواند که هنوز به ابتدایی‌ترین واژه‌های پاکی هم نرسیده است. آری! هنوز هم تنها یک عصمت محض است که بر پیکره معصومیتی دیگر نماز می‌خواند! هنوز هم ! ... این را همه می‌دانند بانو! * * * چقدر مانده است نمی‌دانی! با تو و آسمان فقط لبریز اشتیاقِ مهمانی هستید که همین روزها خدا نوای «ارجعی إلی ربک» را برایش زمزمه خواهد کرد و او خواهد رسید؛ پس از آن که آخرین رسالتش را در زمین به انجام برساند! غدیری دیگر امّا پنهان و سر به مُهر! امام رازِ این آخرین بازمانده را جز برای قلب‌های با اطمینان خو گرفته، نگفته است؛ قلب‌هایی که می‌دانند هیچ طوفانی ریشه ایمانشان را به فرزندش سست نخواهد کرد که تو دیده‌ای هر بار که تحسین چشمی به سراپای این فرزند می‌نشیند، نگاهِ مولایت بارانِ تحسین است که بر قامتِ جوان کودکت فرو می‌بارد و چه احتیاطی می‌کند در پنهان نگاه داشتنش! و تو باز هم می‌دانی که پنهان زیستن، سهم فرزند توست! آن چنان که دستِ هیچ نامحرمی به این شباهت محضِ با رسول خدا نرسد؛ حتی اگر این نامحرم، هم خاندانِ فرزندت باشد؛ حتی اگر عمویش جعفر! پریشانی به دلت راه نده! می‌دانم، می‌دانم بانو! جعفر قرار است پس از مولایت ادّعای امامتش را پر رنگ کند و میراث دارِ امامتی شود که پس از امام حسن‌علیه السلام و امام حسین‌علیه السلام در دو برادر جمع نخواهد شد. پریشان دل‌های نگران شیعیانی که منتظرِ اقامه نماز بر پیکر امام عسکری‌علیه السلام هستند، نباش. پریشان هیچ اتفاقی نباش که این مرد را فرزندت «مهدی» به آسانی رسوا خواهد کرد. پریشان نباش نرجس!

فصل دوّم: سال‌های بی‌قراری

بی‌قراری هایت را به باد بسپار که خدا پیشتر از این وعده حضورِ آخرین بازمانده اش را در نفس نفس زدن‌های زمین جاری کرده است. بی‌قراری هایت را به باد بسپار که حضور فرزند تو انکارناپذیر است؛ بگذار تقدیر پنهانی فرزندت پنهان بماند! * * * آرام‌تر بانو! آرام‌تر! درست است که آسمان به داشتنِ فرزندِ تو فخر می‌فروشد؛ درست است که این روزها به او نزدیک‌تری، اما زمین میعادگاه تحقق وعده‌ای است که خدا پیشتر از این به طوفان قلب‌های ناآرام، مژده رسیدنش را داده است، اندوهگین مباش که تو خوب می‌دانی فرزندت در کجای تمام اتفاق های خدا ایستاده است که تپش های صادقانه هیچ دلی به انکارش بر نمی‌خیزد و هیچ شفافیتی نیست که بتواند در زلالِ حضورِ آیینه خیزش گم نشود! تو که می‌دانی خدا هجای انتظار را به بهای او به وادی معنا کشانده است و هیچ هیاهویی نخواهد توانست بلندای خیزش نامش را از ضرباهنگِ وعده‌های محقق شدنی، پس بگیرد؛ تو که می‌دانی بانو!

بگذار هر کسی که می‌خواهد انکار کند، اینان مردمانی هستند که وقتی در ادراک حادثه‌ای می‌مانند دست به انکارش می‌زنند و شانه خالی می‌کنند و می‌گریزند! و چه بد مردمانی! بگذار هر کسی که می‌خواهد انکار کند که خدا می‌داند چگونه حجتش را به نابینا ترین چشم‌های در سیاهی مانده، نشان دهد، هنوز زود است بانو! * * «الحمدللّه الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول اللّه خَلقا و خُلقا یحفظه اللّه تبارک و تعالی فی غیبته ثمّ یظهره فیملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً» (۲) به خاطر داری؟ زمانی را که مولایت خدا را سپاس گفت که او را از این جهان بیرون نبر تا جانشین اش را به او نشان داد. جانشینی را که در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به پیامبر خداست، جانشینی را که خدا خود در دورانِ غیبت‌اش، عهده‌دار حفاظت از اوست. آن گاه که به او فرمان ظهور می‌دهد، زمین را لبریز عدل و داد خواهد کرد همان‌گونه که از ستم و بیداد لبریز شده است. به یاد بیاور و دل نگران مدار اگر تقدیر، زندگانی پنهانی را برای فرزندت رقم زده است و اگر عده‌ای به انکار او بر می‌خیزند ! * * ... رسم همین بود! کاروانیان برای پرداخت حقوق مالی خدمت امام می‌رسیدند و دل به زیارتِ جمال نورانی مولایشان روشن می‌کردند و امام، بسته‌ها را نگشوده، نامِ صاحبان بسته‌ها و مقدار اموالی را که در آن بود، می‌فرمودند. این رسم تازه‌ای نبود که کسی از آن بی‌اطلاع باشد. آن روز نیز کاروانی از قم رسیده بود، خاطره نماز خواندن مقتدرانه فرزند عسکری بر پیکر پدرش از یادها نرفته بود؛ امّا جعفر، هنوز در میان ادّعای ناباورانه و کاذب امامتش دست و پا می‌زد و به تبریکات عده‌ای که او را جانشینِ امام می‌دانستند دل خوش کرده بود که بار دیگر خدا با حادثه دیگری رسوا ترش نمود ... کاروانیان که پس از رسیدن، تازه از جریانِ شهادت امام عسکری آگاه شده بودند، مغموم و حزن آلود، نشان وارثِ او را گرفتند. یادت هست بانو؟! گروهی جعفر را معرفی کردند، یادت هست او آن روز روی آب‌های دجله همراه کنیزان و آوازه خوان هایش به خوشگذرانی و لهو و لعب مشغول بود؟ چه کسی باور می‌کرد که جانشینِ امام عسکری‌علیه السلام چنین آدمی باشد که نشانه کوچکی از امامت هم در او یافت نمی‌شود؟ کاروانیان در تأسفی آشکار تصمیم به پس دادنِ اموال به صاحبانشان را داشتند که محمّد بن جعفر حمیری قمی آنان را به صبر دعوت کرد تا جریان آشکار گردد. جعفر که بازگشت، کاروانیان بهانه حضورشان را اعلام کردند و جعفر با بی صبری خواستار اموال شد. اهل کاروان رسم معمول را یادآور شدند و او برآشفت و باز هم خواستار اموال شد و آن‌قدر پافشاری کرد تا کار به دربار بنی‌عباس کشید. «معتمد» کاروانیان را احضار کرد واز آنان خواست تا اموال را به جعفر بدهند و آنان باز هم به آن چه مرسوم بود اشاره کردند و گفتند: به شرط آن که جعفر از محتویات بسته ها خبر دهد، اموال را به او خواهند داد * * ...جعفر رسوا شد؛ باز هم رسوا؛ آن چنان که خلیفه نیز او را در بهت و حیرت رسوایی اش رها کرد و کاروانیان رفتند! * * قافله سالار به نام خوانده می‌شود، همه چشم‌ها به کسی دوخته می‌شود که در آستانه بازگشتن، آنان را به پیشگاه مولایش «مهدی» فرا می‌خواند. پیکی از جانبِ فرزندِ تو است نرجس که خارج از شهر سامرّا به سوی کاروانِ در حال بازگشت فرستاده شده است. کاروانیان به خانه امام وارد شدند، بهتی دیگرا! دیدی قلب‌هایشان چگونه می‌خواست از قفسِ سینه‌شان خارج شود؟ دیدنِ چهره آسمانی فرزند تو کار هر کسی نیست بانو! که هر چشمی توانایی دیدنِ خورشید را ندارد. دیدی که فرزندت چه نیکو رسم پدر را به جا آورد، دیدی چگونه پیشانی ها به شکرانه این نعمت بر خاک نشست! امّا دریغ که این جا آغاز اندوه و حسرتی است که قرار است بر شانه‌های زمین بنشیند، آغاز ارتباط پر از حجابی که از این پس بر چشم‌هایی تحمیل می‌شود که باید دیدن را بیاموزند؛ آغاز اولین غیبتی که وعده داده شده است! * * حالا ـ دیگر تمام حادثه‌ها، از حادثه بزرگ‌تری که اتفاق افتاده است باخبرند، مگر نه بانو؟ می‌بینی؟ می‌بینی چگونه سربازان تمام حواس شان را به یافتنِ جانشینِ امام عسکری‌علیه السلام داده‌اند؟ می‌بینی ضربان قلب‌ها شان چقدر تند می‌زند؟ می‌بینی چگونه آرام نمی‌گیرند تا شاید اندکی هراس را از چشم‌ها و دل‌های سرکردگانِ بنی‌عباس بگیرند؟ می‌بینی بانو؟ می‌بینی چگونه می‌گردند؟ اما گویی که آنان غافل‌اند که خدا قرار نیست زمین را از حجتش خالی بگذارد، گویی آنان نمی‌دانند آن چه نسبت به نابودی اش شب و روز را بر خود حرام کرده‌اند، درست همانی است

که خدا قصد ماندگاری اش را دارد؛ ساده لوحانه‌تر از این باور دیده بودی؟ پیروزی آن هم در مقابلِ اراده‌ی انجام شدنی خدا؟! آسوده باش نرجس! بگذار اینان به جست و جوی خویش ادامه دهند، تو که می‌دانی از این جا دیگر تمام حادثه‌ها، فرزند تو را نشانه خواهند گرفت؛ آسوده باش که خدا خود وعده پشتیبانی فرزندت را داده است؛ فرزندی که پنهان بودن، سرنوشت اوست تا وقتی که می‌آید هیچ بیعتی بر گردنش نباشد؛ آسوده باش بانو! * * * زمان، زمانِ خطر کردن است و چه کسی است که نداند در معرضِ خطر ایستادن و نهراسیدن، در کدام مرحله خلل ناپذیر ایمان قرار دارد؟ چه کسی است که نداند امانت‌داری، آن هم امانت‌داری امانت‌دار خدا چه یقینی را می‌طلبد؟ چه کسی است که نداند رازداری در زمانه ای که گوشه گوشه اش، گوش‌هایی در کار شنیدن اند خواهان چه ظرافت ها و پنهان کاری های مدبّرانه‌ای است؟ چه کسی است که نداند نادیده گرفتنِ رأی های شخصی در اموری که مخصوصِ خلیفه خداست، به چه مقامِ رضا و تسلیمی رسیدن است؟ چه کسی است که نداند التزام و تمسک های خالصانه در چار چوب معیارها و موازینی که شرع به تبیین آن‌ها پرداخته است، چگونه ضرورت ژرف نگری و شناخت‌های عمیق را به تصویر می‌کشد؟ چه کسی است که نداند سفیر خورشید بودن به چه معناست؟! * * * کسی از شیعیان نبود که نشنیده باشد دیگر امام زمانشان را نخواهند دید و دیگر نخواهند توانست با او ارتباط برقرار کنند، مگر به واسطه سفیرانی که وجودِ مبارکِ امام زمان، آن‌ها را به نمایندگی از جانب خویش برگزیده بود؛ کسانی که قلب‌ها شان در تنور حبّ صادقانه ولایتی لبریز، گداخته بود تا بتوانند در برابر امام زمانشان سربلند بمانند! سفیرانی که در سعادتی عظیم، دست‌هایشان به آسمان رسید و جرعه جرعه خورشید را نوشیدند. گوارای شان باد و طوبی لهم! * * * جماعتی قریب به چهار صد نفر از شیعیان قدم به خانه امام عسکری‌علیه السلام نهاده بودند تا از حجّت خداوند پس از او بپرسند. عثمان بن سعید عَمری زبان به پرسش گشود که ای پسر پیامبر! از موضوع بزرگی می‌خواهم سؤال کنم که می‌دانم شما از من به آن آگاه‌ترید. تردیدی نبود که امام از راز تمام دل‌هایی که در مقابلش هستند آگاه است و کوچک‌ترین خطور ها، در شفافیت آسمانی حضورش انعکاس پیدا می‌کند. امام از جای برخاست و فرمود: بگویم که برای چه این جا گرد آمده‌اید؟ چهره‌ها آشکارا میان دل دل زدن شنیدن جواب رنگ باخته اند. امام عسکری‌علیه السلام فرمان می‌دهد، پرده فرو می‌افتد و نگاه‌ها، به سمت کسی کشیده می‌شود که ماه، مدار آیینه جمال اوست. چشم‌ها، سر از اطاعت خارج کرده‌اند و گویی به نقطه‌ای ابدی خیره مانده‌اند که امام زبان به سخن می‌گشاید: «هذا إمامکم من بعدی وخلیفتی علیکم اطیعوه ولا تفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم. ألا! وانکم لاترونه بعد یومکم هذا حتی یتمّ له عمر، فاقبلوا من عثمان ما یقوله وانتهوا إلی امره واقبلوا قوله» (...۳) این امام شماست پس از من و جانشین من در میان شماست، از او اطاعت کنید و پس از من پراکنده مشوید که در دینتان به هلاکت خواهید رسید. به هوش باشید که از امروز به بعد، دیگر تا پایانِ دورانِ غیبتش او را نخواهید دید، از این رو آنچه عثمان بن سعید از او برای شما خبر آورد بپذیرید و از هشدار او باز ایستید و گفتارش را قبول کنید. * * * چه پاداشی می‌توانست بیشتر از این بر جان عثمان بن سعید بنشیند که امامِ هادی‌علیه السلام بگوید: «العمری ثقتی» (۴) عمری مورد اعتماد من است. چه پاداشی بالاتر از این برای کسی که نوجوانی اش را در تولّای کسانی گذشته است که کار تمام آفرینش خدا به دست‌های آنان گره خورده است. * * * قرار بود امام زمان‌علیه السلام کسی را به نمایندگی برگزینند تا عهده‌دار نیابتی شود که شاید قلب‌های بسیاری، تمنّای رسیدن به آن را داشتند، قرار بود کسی بیشتر از همه و شاید فقط او در میان همه، چشم‌هایش به زیارتِ ملکوت چشم‌های خدا در اشاره چشمانِ «مهدی» برسد. قرار بود کسی بتواند خطیر چنین مسؤولیتی گران را بر شانه‌های خویش بکشد و چه کسی بهتر از عثمان بن سعید عمری؟! او که نشان اعتماد امام هادی‌علیه السلام و امام عسکری‌علیه السلام را بر قلب خویش مانند جانِ شیرین حفظ کرده است، کسی که آزمایش یقین و اعتمادش را پیشتر ها داده است. * * * عثمان بن سعید، اولین سفیر صادقانه سلوک ثانیه‌های پس از غیبت است؛ سفیری که توانست در حاکمیت اختناق، سفارتش را در پوشش روغن فروشی به درایتی تمام به انجام برساند و از این طریق، به اوج رسیدنی دیگر برای خود بسازد. * * * «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون» همگی بی‌تردید به سوی او باز

می گردیم، ما تسلیم فرمانِ او و راضـی به داوری و فرمان و تقدیر او هستیم. پدرت سـعادتمندانه زیست و سـتوده و شایسته از جهان رخت بربست. رحمت و بخشـایشِ خـدا بر او بـاد و خداونـد او را به اولیـایِ خویش ملحق سـازد. او که همواره در انجـام دسـتورات پیشوایـان و سـروران خویش، کوشـا بود و در کارهـایی که او را به خـدا و اولیـای او نزدیـک سازد کوشـش خسـتگی‌ناپذیر داشت؛ خداوند روح او را شاد و چهره‌اش را درخشان سازد و او را بیامرزد. خداوند پاداش و ثوابِ تو را افزون گرداند و در این مصیبت به تـو شـکیبایی ارزانی دارد. محمّـد! تـو اینـک در رحلـت پـدر، داغـدار و مصـیبت زده‌ای و مـا هـم انـدوهگین. فراق پـدرت برای تو وحشتناک بود و برای ما اندوهبار. خداوند او را در بازگشت گاه خود شادش گرداند. از کمالِ نیک بختی او این است که فرزندی چون تو به وی روزی ساخت که پس از مرگ او بمانـد و جانشینِ او گردد و برای پـدر طلبِ آمرزش نماید. بر این نعمت خدای را سپاس، چرا که دل‌های شـیعیانِ ما به وجودِ تو و آن چه خـدا در شخصـیت تو و نزد تو قرار داده است شادمانند. خدا یاری‌ات کند و به تو نیز نیرو و اقتـدار بخشـد و پشتیبانی ات کنـد و در کارها به تو توفیق ارزانی دارد و نگهبان، حافظ و کفایت کننـده امور و یار و یـاورت باشـد.» سـزاست اگر محمّـد بن عثمان از اشتیاقِ این نامه، سرِ مباهات به آسـمان بکشانـد و بر ملائک فخر بفروشـد که امام زمانش به تسلیت او برخاسته است و به حضور خویش سر سلامتی اش داده است. کسی را که حکم نیابتش از پیش‌تر ها، از همان زمانی که امام عسـکری‌علیه السـلام درباره پدرش فرمود: پسـرت محمّد وکیل پسـرم مهدی شما خواهد بود، امضا شده است. شگفتا که تولّایی این چنین، بال پرواز است، گوارای شان باد سـفیر خورشـید بودن! * * * میهمانی آغاز شد، همهمه‌ها و پرسـش‌هایی که در ذهن شـیعیان جـاگرفته بود، آرام آرام نمود پیـدا می‌کرد، هر کس از آن چه چشم‌هـایش دیـده بود باوری برای خود می‌ساخت. نشانه‌ها همه نشان می‌داد که زنـدگی، در حالِ برداشـتن بار خویش از شانه‌های محمّد بن عثمان است و کم کم زمان آن فرا رسـیده بود که او نفر سوم از زنجیره سـلوک سفیران خورشید را معرّفی کند. * * * نام جعفر بن احمد را آن روزها کسی نبود که به عنوانِ صمیمی ترین همراه محمّـد بن عثمـان نشنیده باشـد، دوسـتی که بیشترین سـهم از ارتبـاط بـا محمّـد بن عثمـان را در روزهـای آخر زنـدگی‌اش برداشته بود وگمان می‌رفت که او سـفیر سوّم باشـد امّا آن چه بر پیشانی جعفر بن احمد نوشـته بود نیابت امام زمان‌علیه السـلام نبود و او بعدها هم در کنارِ سوّمین سـفیر، همچنان صادقانه و یک رنگ ماند؛ در کنارِ «حسـین بن روح نوبختی». خردمندی که در جامعه تشیّع آن روز، آوازه شخصـیت و اندیشمندی‌اش را همه شنیده بودند، کسی که پیش از سفارت نیز، وکالت محمّد بن عثمان را بر عهده داشت و امین و رابط او با بزرگان شـیعه بود. شخصـیت والایی که فرزانگی و بلاغت فکری و دینی‌اش، اهل سنّت را نیز به تکریم و احترام واداشته بود، خردمنـدی که با درایتی خاص هم عهـده‌دار نیابت امام زمانش بود و هم با تـدبیری آشـکار و سیاستی پنهان در کنارِ دسـتگاه خلافتِ بنی‌عباس، تردیدها را به یقینی انکارناپذیر مبدّل کرد و مرارت تقیه را به جان خرید تا بتواند در آرامش حضورش، از عهده انجام تکالیف نیابتش به خوبی بر بیاید. * * * «اگر من از دنیا رفتم حسین بن روح جانشین من است چرا که از امام دسـتور دارم او را به جانشینی برگزینم، از این رو در زندگی خود به او مراجعه کنید و در کارها به او اعتماد ورزید.» حسـین بن روح، سوّمین سـفیر خورشـید شـد و میهمانی محمّد بن عثمان با اعلام همین دسـتور پایان یافت. * * * زمان، رو به اندوه می‌رود؛ ساعت‌ها و روزها می‌داننـد که قرار است چه دردی را بر قلب خویش تحمل کننـد، از این به بعـد واژه‌ها در تکرار صـبوری انـد و انتظار. علی بن محمّد سَـمری در حال رفتن است و پس از او دیگر نیابتی نخواهد ماند. زمان، زمانِ فاصـله است و فراق، دل‌ها به تسلّای هم برخاسته‌اند. گویی سوگی در رگ‌های همه منتشر شده است که قرار را از جان‌ها بگیرد. سوگی که نسل‌ها در رگ‌ها بدود، چشم‌ها را به آسـمان و دست‌ها را به دعا بکشاند، چه ضـجّه ها که قربانی این سال‌های نیامده نیامدنش خواهد شد. چه ضـجّه هـا ، چه اشک‌هـا ! * * * ... بسم اللَّه الرحمن الرحیم «یـا علی بن محمّـد السّـمری! اعظم اللَّه أجر اخوانک فیه، فانک میّت ما بینک وبین سـتّهٔ ایّام، فاجمع امرک ولا توص إلی احـدٍ فیقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبهٔ التامهٔ فلا ظهور الّا بعد إذن اللَّه – تعالی ذکره – وذلـک بعـد طول الأمـد وقسوهٔ القلوب وإمتلاء الأرض جوراً»؛(۵) هـان ای علی بن محمّـد سـمری! خداونـد پاداش برادرانِ

دینی‌ات را در رحلت تـو پرشـکوه و بزرگ گردانـد. تـو تـا شـش روز دیگر به سـرای بـاقی خواهی شـتافت، از این رو به کارهـایت رسیدگی کن و در مورد هیچ کس به عنوان جانشینِ خود وصیّت منما چرا که عصر غیبت کامل (کبری) فرا رسیده است و دیگر جز پس از دریـافت فرمان از جانب خداونـد، ظهور نخواهـد بود و دریافت فرمان از جانب خـدا نیز پس از گـذشتِ روزگاران و سـخت شـدنِ قلب‌های مردم و لبریز شـدن زمین از ظلم و جور خواهـد بود.» * * * پرسـش‌ها، در مقابل آن که سـفیر بعد از علی بن محمّد سمری کیست پاسـخی ندارد که قرار است از حالا به بعد آیینه ها به انتشار نور بنشـینند و این چنین انتظار آغاز می‌شود، دوران آغاز مکتبی که نقطه عطف عاشـقانه هـای انتظـار، عارفـانه هـای عشق و سلوکانه‌های عرفـان است. بـا ادراک تمامِ تسـلیمِ هستی در برابر مفهوم لبریز جاودانگی در سایه انتظار «مهدی»!

فصل سوّم: سال‌های انتظار

تمـام شـد! دوران ارتبـاط نیابتی با تو! با گنجینه همه خلقت خـدا! و آغاز شـد! تمامِ سال‌های حرمان و تحیّر وانتظار! دیگر هر کسـی ادعای نیابت کنـد دروغ گفته است، دیگر هر کسـی خود را واسـطه تو بدانـد فریبْ کار است، دیگر هر پیامی که از جانب تو برسـد نباید بر باور بنشـیند که نیابتی این چنین از جانب تو دیگر از آنِ کسی نیست ... « عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا می‌شوند که ادّعا می‌کننـد مرا دیده‌انـد، آگاه باش که هر کس پیش از خروج سـفیانی و صیحه آسـمانی ادعا کنـد که مرا دیـده است، دروغگو است و افترا می‌بنـدد ولاـ حول ولاـ قوهْ الاـ بـاللّه العلی العظیم» * * * حالاـ دیگر قرار است تو نباشـی تـا در غیبت و حیرت، امّت‌ها گمراه شوند و سـپس تو بیایی، همچون سـتاره‌ای و زمین را از عدل پر کنی آن چنان که از سـتم پر شده باشد. این را پیامبرصـلی الله علیه وآله خود فرموده بود و حالا زمان آن رسـیده است، زمان آن که باشـی و نباشـی و مردم سرشار شوند! چنان که از خورشید در حجاب ابر! قرار است تو نباشـی تا در غیبت و حیرت، وادی وادی التهاب، بر قلب‌های پر از حیرانی نبودنت بنشـیند و تردید در جانِ هر کسـی که نشـست از زمره هوادارانِ هوای ولایت خارج شود! قرار است تو نباشـی تا هرچه هست‌هایِ خـدا در سـرزمین امتحانی سخت، به محک گـذارده شوند و از میان آنان، شـفاف ترین خلوص‌های لبریز تو را، برای روزهای بودنت انتخاب کنند، قرار است تـو نباشـی تـا ضـربانْ ضـربان یقین، در رگ‌هـای ایمـان آورنـدگانت جـاری شود و هر کس زنگـاری بر یقینش ننشست بر بلنـدای بلندترین مقام قیامت بایستد. قرار است تو نباشـی تا پسندیده ترین وضع بندگان نسبت به خداوند آن باشد که تو را – حجّت خدا را – نیابنـد و برای آن‌ها آشکار نشوی امّا بدانند که حجّت‌ها و بیّنات الهی، باطل نشده است و نفس نفس، صبح و شام در انتظار فرج بمانند. قرار است تو نباشی تا شدیدترین خشم و غضب خدا بر دشمنانش زمانی باشد که تو را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد. و خدا می‌داند که اولیائش از هر چه تردید است سـهمی نخواهند برد وگرنه حتی به قدر پلک برهم نهادنی حجت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت. قرار است تو نباشـی تا در ناگهان رسیدنت زمین برای تو به هم پیچیده شود و منادی از سوی آسمان به نام تو بانگ برآورد آن چنان که تمام اهل زمین بشـنوند و به تو دعوت شونـد. نـدایی که می‌گویـد: آگاه باشـید که حجت خداونـد کنار خـانه خـدا آشـکار گشت، پس از او پیروی کنیـد که حق بـا او و وجود اوست. قرار است تو باشـی و نباشـی و مردم سـرشار شونـد، سرشار آن چنان که از خورشـید در حجابِ ابرها ! ... قرار است ! * * * ... عصـر، عصـر حیرت شـیعیان توست؛ عصـر انتظاری درد آلود، عصر چشم به راه بودنی غریب، عصر تشکیک و تردید هایی از ظلمت آمده. امّا چگونه می‌توان شک کرد؟ شک در وجودی که یقین آمـدنش فرا سوی تمام یقین هاست، شک در اعجازی که اتفاق افتادنش، بهانه تمام اتفاق هاست، مگر می‌شود شک کرد؟ به آسـمانی وجودی که اولین امـامِ آیینه هـا درباره‌اش فرمود: «زمین از حجّت الهی خالی نمی‌مانـد ولی خداونـد به دلیل سـتم پیشـه بودن خلق و زیـاده‌روی، آنان را از وجود حجت بی‌بهره می‌سازد». گناه از ماست که هر چقـدر هم ادراک ها، در ضـمیر خالی وهم ها، گم شده باشند باز هم تو، غیبتت و ظهورت انکار ناپذیرتر از آنی است که بشود از آن تخلّف کرد حضوری که به فرموده جعفر

بن محمّدعلیه السلام غیبتی دارد که تخلّف‌ناپذیر است و هر جوینده باطلی در آن به شک می‌افتد و اجازه نداریم علّت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت تو، حکمتی است که در غیبت حجّت‌های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور روشن خواهد شد، چنان که حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و بر پا داشتنِ دیوار فرو ریخته وقتی برای موسی روشن شد که آن دو از هم جدا شدند. غیبت تو امری از امور الهی و سرّی از اسرار و غیبتی است از غیبت‌های او. کدام آگاه بصیری است که غیبت به تردید وادارش کند و ندیدنت، به سَمتِ جاده‌ای از تو برگشتن بکشاندش؟ کدام قلبی سر به اطاعت ندارد وقتی که تو فرمان داده‌ای پس از آخرین نایبت از زمان آغاز کبرای غیبتت به اجتهاد هایی که حجت شان خواندی رجوع نکند؟ که تو خود گفته‌ای «فامّا الحوادث الواقعهٔ فارجعوا فیها إلی رواهٔ حدیثنا فإنهم حجّتی علیکم وانا حجهٔ اللّٰه علیهم»؛ «و اما در مورد رویدادها و جریاناتی که در آینده رخ خواهد داد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنان می‌باشم». آنان از نور تو را مژده داده‌اند که تو سرشار ترین رویداد عالَمی، هر چند ندانیم زمان - در کدام لحظه همیشگی - ما را عابر کوچه از راه رسیدنت خواهد کرد. هرچند ندانیم که تو کی اتفاق می‌افتی، اما مگر می‌شود شک کرد؟ وقتی جوششی به نام تو در تمامِ ضربان ها می‌زند، وقتی همه منتظرند تا تو بیایی. «باید در دولت باطل، خموش و چموش بود، باید در انتظار دولت حق بود، باید دانست که خدا حق را بر کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت»، این‌ها را امام صادق‌علیه السلام گفته است؛ مگر می‌توان شک کرد؟!

فهرست منابع

- اصول کافی، جلد یک - کمال الدین، جلد یک - امام مهدی از ولادت تا ظهور، محمّد کاظم قزوینی، ترجمه و تحقیق: علی کرمی، سید محمّد حسینی - بحار الانوار، جلد پنجاه و دو - چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان حوزه - راهی به سوی نور، علی رضا نعمتی - ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سیّد اسد اللّٰه هاشمی شهیدی - عصر زندگی، محمّد حکیمی - عصر ظهور، مؤلف، علی کورانی، ترجمه: عباس جلالی - مهدی موعود؛ ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار، ترجمه علی دوانی - غیبت طوسی

پی نوشت ها

۱) کتاب‌هایی. ۲) کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸. ۳) غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۷. ۴) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰/ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۱۹. ۵) کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶/ غیبت طوسی، ص ۲۴۲، ۲۴۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

وقت چراغ آن خاموش نشـد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهنـد. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگـان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مـذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهـداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جـایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنـگ مطـالعه و غنی کردن اوقـات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شـبهات منتشـره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمـارد و از طرفی عـدالت اجتمـاعی در تزریق امکانـات را در سـطح کشور و باز از جهتی نشـر فرهنگ اسـلامی ایرانی را در سطـح جهـان سـرعت بخشـید. از جمله فعالیتهـای گسـترده مرکز : الـف)چـاپ و نشـر ده هـا عنوان کتـاب، جزوه و ماهنـامه همراه با برگزاری مسـابقه کتابخوانی ب)تولیـد صـدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشـی تلفن سـهمراه ج)تولید نمایشـگاه هـای سه بعـدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مـذهبی، گردشـگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار هـای تلفن همراه و چنـدین سایت مـذهبی دیگر ه)تولیـد محصولات نمایشـی، سـخنرانی و ... جهت نمـایش در شـبکه هـای مـاهواره ای و)راه انـدازی و پشتیبـانی علمی سامـانه پاسـخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیسـتم هـای حسابـداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکـاری افتخـاری بـا دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیـات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننـده در جلسه ی)برگزاری دوره هـای آموزشـی ویژه عموم و دوره هـای تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سـال دفتر مرکزی: اصـفهان/خ مسـجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسـیس: ۱۳۸۵ شـــماره ثبـــت : ۲۳۷۳ شـــــناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب ســـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفـتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کـاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشـریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنمایـد تـا در صورت امکـان در این امر مهم مـا را یاری نماینـدانشاالله. شـماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصـفهان نزد بانک تجارت شـعبه اصـفهان – خیابان مسـجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یـاد داده است، هزار هزار، کـاخ قرار دهیـد و از دیگر نعمت‌هـا، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضـمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینوایی ضـعیف را دارد و تو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹